



فرهنگنامه مؤلفان اسلامی

محمدعلی سلطانی

بازنگری آن در چاپ‌های بعدی است. در این بررسی تنها به شماری از صفحات آغازین جلد نخست خواهیم پرداخت تا نمونه‌ای از نیازمندی‌های مجموعه به بررسی‌های دوباره را نشان دهیم.

۱. به نظر می‌رسد در شیوه استفاده از منابع، نویسندگان محترم گاه دقت مورد انتظار را به کار نگرفته‌اند و همین امر در جاهایی موجب دیرفهمی شده است؛ مثلاً در مواردی نویسندگان نقلی را آورده‌اند که شاید در منبع اصلی به سبب وجود قرائن ایجاد ابهام نکند اما در اینجا به علت فقدان قرائن مزبور موجب ابهام گردیده است. به عنوان نمونه، درباره شاگردان «آدم عسقلانی» از تهذیب الکمال آورده‌اند:

بسیاری از راویان و مورخان از شاگردان وی بودند... و ابوزرع دمشقی صاحب تاریخ از برجسته‌ترین اینان اند.

(ص ۶۰)

به نظر می‌رسد بهتر بود برای خواننده فارسی نام کتاب ابوزرع را می‌آوردند و بعید است غالب خوانندگان فارسی بدانند نام کتاب وی چه بوده است و تعبیر «صاحب تاریخ» به تنهایی برای شناخت وی کافی نیست.

و یا در مورد «آدم قرشی» می‌نویسند:

هنگامی که ابوالعباس سفاح نخستین خلیفه عباسی (۱۳۲-۱۳۶) بقایای امویان را به قتل می‌رساند، بر او منت

فرهنگنامه مؤلفان اسلامی دستاورد تلاشی است از سوی محققان پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (ع) وابسته به پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی که سالیان بسیاری طول کشید تا به منصف ظهور رسید. تا جایی که در جریان فعالیت‌های نخستین برای تدوین این مجموعه بودم، زمان قابل توجهی برای تصمیم‌گیری درباره چگونگی تنظیم و تدوین این مجموعه صرف شد. شمار قابل توجهی از محققان پژوهشکده برای تهیه فیش‌های مورد نیاز و بازبینی و کنترل آنها به کار گرفته شدند و بارها روش کار تغییر کرد. توقف‌هایی ناخواسته پیش آمد و تلاش‌ها دوباره آغاز شد و در نهایت شماره‌های نخستین این مجموعه راهی بازار شد.

با توجه به زمانی که برای برنامه‌ریزی، فیش‌برداری، کنترل کار، تدوین و ویراستاری آن به کار رفت، بسیار امید می‌رفت کاری درخور و کم‌نظیر عرضه شود و دست‌کم اشتباهات فاحش در آن راه نیابد؛ اما نتیجه کار چندان امیدها و انتظارات را برآورده نکرد و مجموعه‌ای در اختیار خوانندگان قرار گرفت که نیازمند بازبینی دوباره محققان ارجمند آن پژوهشکده است. در آغاز این نوشته باید به این نکته اذعان کرد که اصل کار بزرگ و قابل توجه است و انتقادهایی که در ذیل خواهد آمد هرگز به مفهوم نادیده گرفتن عظمت تلاش آن عزیزان نیست، بلکه به منظور توجه دادن محققان به لزوم



می‌نهد و او را از مرگ نجات می‌دهد. خلیفه وی را به سبب اشعار و طبع ظریفی که داشت اکرام و احترام می‌کرد.

(ص ۶۰)

خواننده این عبارت فکر می‌کند که ابوالعباس سفاح وی را اکرام و احترام می‌کرد و نکشتن وی نیز به خاطر خوشایند سفاح از اشعار آدم بود در حالی که آدم اشعاری غیر اخلاقی می‌گفت و سفاح مردی خشک و زاهدنا بود. در منبع اصلی آمده است که سفاح به این خاطر وی را نکشت که آدم به برخورد پدرش عمر بن عبدالعزیز با علویان تمسک جست. و خلیفه‌ای که این شاعر را احترام می‌کرد منصور دوانقی بود و نه سفاح؛ اما کم‌دقتی در تنظیم عبارت چنین ابهامی به وجود آورده است.

و یا درباره «آدم قمی» نوشته‌اند:

منسوب به قبیله اشعری است که ابتدا در یمن بودند و پس از فتوحات اسلامی و در زمان حجاج بن یوسف، عده‌ای از آنها به قم مهاجرت و مقیم شدند. (ص ۶۰)

از این عبارت چنین فهمیده می‌شود که عده‌ای از اشعریان پس از فتوحات اسلامی و در زمان حجاج بن یوسف از یمن به قم مهاجرت کرده‌اند در حالی که اینان از یمن مستقیم به قم نیامدند بلکه نخست به حجاز رفتند و چند نسل در آنجا بودند و بعدها شماری از آنها به قم آمدند. از چنین مواردی در نوشته‌های غیر تخصصی شاید بتوان گذشت ولی در یک دایرةالمعارف تخصصی، خیر.

در مورد ابو عینیبه مهلبی از سویی گفته‌اند که وی «از شعرای دولت عباسی، وابسته به مأمون (خلافت ۱۹۸-۲۱۸)، شاعری خوش طبع و ظریف و برترین شاعر زمان خویش بود» و از سوی دیگر نوشته‌اند که وی «در ایام خلافت هارون (۱۷۰-۱۹۳) در گذشته است!» (ص ۱۰۴)

۲. گاه نویسندگان محترم اظهار نظرهایی کرده‌اند که نیازمند دقت بیشتر است و نمی‌توان به آسانی آنها را باور کرد؛ مثلاً در ذیل عنوان «ابان احمر کوفی» بعد از نقل دیدگاه کشی درباره ناووسیه بودن وی، چنین به رد نظر وی پرداخته‌اند:

این گفتار با اعتقاد به این که او از امام (ع) روایت کرده است سازگار نمی‌نماید، چون ناووسیه در امامت امام صادق (ع) متوقف شده و آن حضرت را زنده و مهدی موعود دانسته‌اند و اعتقادی به امامت امام کاظم (ع) نداشته‌اند. (ص ۶۱)

نقل روایت از امام کاظم (ع) ملازم با اعتقاد به امامت وی نیست و منافاتی بین نقل روایت از یک امام و عدم اعتقاد به امامت وی وجود ندارد.

و یا در مورد «ابوشهاب خیاط» ضمن آن که وی را از شخصیت‌های قرن سوم دانسته‌اند در ذیل مدخل وی آورده‌اند: گفتنی است که دو تن از محدثان شهرت ابوشهاب خیاط دارند: ابوشهاب خیاط کبیر که نامش موسی بن نافع اسدی هذلی بصری است و ابوشهاب خیاط صغیر که نامش عبدربه بن نافع کنانی کوفی است و ساکن مدائن بود و در سال ۱۷۲ در موصل درگذشت. احتمال دارد مؤلف مورد نظر با یکی از این دو متحد باشد. (ص ۱۰۰)

در این عبارت تصریح شده که «ابوشهاب صغیر» در سال ۱۷۲ در گذشته، پس از شخصیت‌های قرن دوم است و «ابوشهاب کبیر» که در طبقه اساتید وی بوده باید در اوایل قرن دوم و یا اواخر قرن اول باشد بنابراین به هیچ طریقی نمی‌تواند با فردی که به تصریح نویسندگان محترم در قرن سوم بوده یکی باشد. اگر نویسندگان محترم به طبقه اساتید این دو نفر یعنی ابوشهاب کبیر و صغیر هم توجه می‌کردند گمان نمی‌بردند که این دو با شخصیت مورد بحثشان یکی باشد. در مورد ابوشهاب موسی بن نافع مورخان چنین آورده‌اند:

ابوشهاب الحنات صغیر موسوم به موسی بن نافع است و ابوشهاب کبیر که نامش عبدربه است در طبقه اساتید ابوشهاب صغیر است.

این دو ابوشهاب در بین مورخان و نیز اصحاب جرح و تعدیل کاملاً شناخته شده هستند و ربطی به «ابوشهاب شاعر» ندارند. از آن گذشته این دو مشهور به الحنات بودند گرچه در مواردی آن دو را با تردید «الخیاط» هم آورده‌اند چنان که در مورد نامشان هم، به اختلاف، موسی بن نافع و یا عبدربه به هر دو نسبت داده شده است.

۳. تنظیم عبارت‌ها در مواردی نامفهوم است و به نظر می‌رسد افتادگی‌هایی وجود دارد؛ به عنوان نمونه این عبارت نویسندگان محترم در ذیل عنوان «ابراهیم جعفری» چندان قابل فهم نیست و احتمال دارد که چیزی از آن افتاده باشد: «و همین فرد است که به اشتباه چند نفر از نسب او حذف شده‌اند.» (ص ۷۰)

نویسندگان محترم به تبع این ندیم ساخت نخستین اسطرلاب



در جهان اسلام را به ابواسحاق ابراهیم بن حبیب بن سلمان بن سمره بغدادی کوفی فرازی نسبت داده‌اند در حالی که این مطلب مورد اختلاف است. این احتمال وجود دارد که ابزار مزبور را اولین بار فرزند او، محمد بن ابراهیم، ساخته باشد و حتی زرکلی از وجود کتابی به نام «الزیج القدیم فی فنون التعدیل و التقویم» یاد می‌کند که در کتابخانه الرباط وجود دارد و از نوشته‌های محمد بن ابراهیم است که بخش نخست آن درباره تاریخ است و در آن یادآوری شده که چهار نوع تاریخ عربی، رومی، فارسی و قبطی داریم.

۴. در مواردی آگاهی‌های لازم برای تکمیل مدخل لازم و ضروری است که از دید نویسندگان محترم دور مانده است؛ مثلاً در مورد ابواسحاق ابراهیم بن محمد حارث بن اسماء بن خارجه بن حصین کوفی شامی نکات مهمی در کتب اعلام وجود دارد که نقلشان ضرورت داشت. از جمله این که وی برای مرزبانی به مصیبه رفته است و شاید به همین خاطر به غازی موصوف شده است. بخش‌هایی از کتاب وی موجود است که بخش دوم آن بر روی رق (پوست نازک) و چندین جزء آن روی کاغذ نوشته شده و در کتابخانه قرویین فاس به شماره ۳۰۶۲ موجود است. این نسخه در ملک ابن بشکول بوده و خط وی بر آن وجود دارد.

۵. در مواردی در ترجمه متونی که از آن استفاده کرده‌اند کم‌دقتی شده و اشتباه در ترجمه پیش آمده است؛ مثلاً در ذیل عنوان ابراهیم کسای از قول سیر اعلام النبلاء آورده‌اند که:

وی در ضبط و کتابت حدیث چندان دقیق بود که می‌گفت: اگر کتابم در دستم باشد و احمد بن حنبل در طرف راستم و یحیی بن معین در طرف چپم باشند، نگرانی ندارم. یعنی از نوشتن آن عاجز نیستم. (ص ۸۰)

این عبارت کاملاً مبهم و تا حدودی نادرست می‌نماید. برای فهم عبارت به سخن ذهبی مراجعه کردم. معلوم شد که نویسندگان محترم در نقل عبارت وی دقت لازم به کار نگرفته‌اند. ذهبی می‌گوید:

إِنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ كِتَابِي بِيَدِي، وَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ عَنِ يَمِينِي وَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ عَنِ شِمَالِي، مَا أَبَالِي — یعنی: لضبط کتبه. گفت: اگر کتابم در دستم باشد و احمد بن حنبل در سمت راست و یحیی بن معین در سمت چپم باشند، باکی ندارم — یعنی به خاطر دقیق بودن کتابش.

بین دو عبارت تفاوت جدی وجود دارد. سخن از عجز در نوشتن نیست بلکه بحث در دقیق بودن نوشته‌های ابراهیم کسای است.

و یا در ذیل عنوان «ابراهیم نظام» از قول ابن ندیم آورده‌اند که: اجدادش از موالی آل زیاد بودند، اما یکی از پدران حریث و آزادگی را بدست آورد. (ص ۸۵)

در نقل این مطلب نیز دقت کافی به کار نرفته است. ابن ندیم می‌گوید: «مولی للزیادین، من ولد العبید، قد جرى عليه الرق فی احد آبائه». سخن ابن ندیم واضح است. وی می‌گوید: «نظام از موالی زیادی‌ها بود و برده‌زاده است و یکی از اجدادش برده بود». در حالی که عبارت نویسندگان محترم فرهنگنامه خلاف این مطلب را می‌رساند.

در ذیل همین فرد از قول سید مرتضی داستانی از ملاقات نظام با خلیل بن احمد فراهیدی و اعجاب خلیل از هوش نظام نقل می‌کنند. در حالی که تصریح کرده‌اند نظام در سال ۱۸۵ به دنیا آمده است و در صفحه ۳۱۸ کتاب در ذیل عنوان خلیل بن احمد فراهیدی گفته‌اند که وی به سال ۱۷۰ از دنیا رفته است. در واقع تولد نظام پانزده سال بعد از درگذشت خلیل بوده و ملاقات آن دو از محالات است مگر آن که داده‌های تاریخی نویسندگان محترم درباره این دو درست نباشد.

باز در ذیل همین عنوان آورده‌اند که:

روزی هارون وی را با حسنیه، کنیز امام صادق (ع)، برای مناظره دعوت کرد و ابراهیم در این مناظره مغلوب شد.

(ص ۸۵)

با توجه به سال مرگ هارون (۱۹۳هـ) وی در زمان مرگ هارون هشت‌ساله بوده و بعید است که هارون وی را برای مناظره دعوت کرده باشد. افزون بر آن که وجود کنیز دانشمندی به نام حسنیه جای تردید است. اگر نویسندگان محترم در این مورد دیدگاه مرحوم سید محسن امین را در اعیان الشیعه دیده بودند به احتمال قوی از آوردن آن منصرف می‌شدند. مرحوم امین در ذیل شرح حال مرحوم شیخ ابراهیم استرآبادی ملقب به گرگین می‌نویسد:

ترجمه رساله حسنیه که از قول کنیزی به نام حسنیه در زمان هارون الرشید ساخته شده است از وی است. در مقدمه آن، مترجم نوشته است که به سال ۹۵۸ بعد از برگشت از زیارت بیت‌الله الحرام و زیارت ائمه معصومین،



وقتی به شام رسید و با افراد مؤمن دیدار کرد و در نزد یکی از سادات معروف به تشیع و ورع رساله‌ی حسنیة ساختگی در زمان هارون الرشید را که مشتمل بر اثبات مذهب حقّه اهل بیت با دلایل و براهین است یافته و آن را از اول تا آخر مورد مطالعه قرار داده است و از روی آن نسخه برداری کرده و با خود به ایران آورده است و گروهی از مردم از وی خواسته‌اند که آن را به فارسی برگرداند و وی ترجمه کرده و به نام شاه‌طهماسب قرار داده است.

مرحوم امین می‌افزاید:

رساله‌ی مزبور را شیخ ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر گردآوری کرده است و در آن مناظره‌ی وی را در مجلس هارون الرشید آورده است. اما گمان می‌رود که این رساله را ابوالفتوح از زبان آن کنیزک ساخته است و چنین کنیزکی وجود نداشته است. شبیه کاری که ابن طاووس نویسنده‌ی الاقبال در مورد کتاب الطوائف انجام داده و آن را به عبدالمحمود نامی نسبت داده است.

به تعبیر امروزی، این رساله یک رمان است که قهرمان آن حسنیه‌نامی است و در حقیقت چنین مناظره‌ای فقط در ذهن نویسنده‌ی آن وجود داشته است. و بدیهی است که در نگارش رمان دقت‌های تاریخی چندان اهمیت در ذیل ابراهیم همدانی آورده‌اند:

... و عیسی بن یزید امام جماعت مسجد جامع از او روایت کرده‌اند. ابن‌ابی‌حاتم می‌گوید: من او را در سال ۲۵۵ هـ. در همدان دیدم، ولی حدیثی از او نیاموختم و در سال ۲۵۷ هـ. وقتی به همدان برگشتم او در گذشته بود. (ص ۸۸) هر دو مطلب را از تاریخ بغداد نقل می‌کنند. البته در تاریخ بغداد مشخص می‌شود که عیسی بن یزید امام جماعت کدام مسجد جامع بود اما در این نقل چون مطالب پیشین نیامده، عبارت تا حدودی مبهم است و بهتر بود نویسندگان نام شهری را که وی امام جماعت مسجد جامع آن بوده می‌آوردند. از این عبارت چنین به دست می‌آید که ابن‌ابی‌حاتم دو بار وارد همدان شده است اما در منبع اصل روشن است که وی یک بار بیشتر به آن شهر وارد نشده است. عبارت الجرح و التعديل ابی‌حاتم رازی چنین است:

مررنا به بهمدان و لم نكتب عنه في سنة خمس و خمسين

و مأتین و انصرفنا فی سنة سبع و قد توفی و کان صدوقاً. در همدان در سال دویست و پنجاه و پنج نزد وی رفتیم و چیزی از وی نوشتیم و در سال هفتم که از آنجا برگشتیم وی در گذشته بود. وی فردی صدوق بود.

از این عبارت فهمیده نمی‌شود که وی دو بار وارد شهر همدان شده است، بلکه می‌گوید در سال دویست و پنجاه و پنج ابراهیم را دیده است و در سال هفتم وقتی از آن شهر خارج شده، ابراهیم فوت کرده بوده است.

۶. در مواردی تعبیر گرفتار کزتابی‌های زبان فارسی شده است و موهم معنایی است که گوینده‌ی اصلی قصد بیان چنان سخنی را نداشته است. مثلاً در مورد ابوسهل نوبختی نوشته شده است:

به اشاره‌ی خلیفه، از روی احکام نجومی، آینده‌ی بغداد را درخشان تخمین زده و گفته است که هیچ خلیفه‌ای در آن به مرگ عادی نخواهد مرد. (ص ۱۰۰)

در منبع اصلی هم تعبیر «حتف انفه» دارد. اما این عبارت در زبان فارسی موهم این است که هر خلیفه‌ای که در آن زندگی کند کشته خواهد شد! در حالی که مقصود ابوسهل آن بوده که این مکان به قدری خوب است که در آن مرگ سراغ خلیفه‌های ساکن در آن نخواهد آمد؛ برای همین هم منصور بسیار خوشحال شد. و در متن اصلی برای تأیید سخن سهل و بیان اعجاب از آن، نویسنده محل مرگ خلفای ساکن در قصر را نشان داده است که هیچ‌کدام در داخل قصر نمرند.

از این قبیل کم‌دقتی‌ها در این مجموعه دیده می‌شود که نیاز به بازبینی دارد و به نظر می‌رسد اگر دست‌اندرکاران مجموعه طرحی برای بازبینی آن برای چاپ دوم داشته باشند، به‌حتم مفید خواهد بود. البته برای بهتر شدن این مجموعه نیاز به همکاری اهل نقد نیز هست تا با نقدهای گسترده و متعدد مواردی را که احتمال اشتباه در آن می‌رود به نویسندگان محترم مجموعه گوشزد کنند.

در پایان این نوشته باز هم از تلاش و کوشش عزیزانی که این مهم را به انجام رساندند به عنوان یک خواننده سپاسگزاری می‌شود.

■